

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقه القضا والشهادات  
از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی



مؤلف: مُحَقِّقُ الْحَلِيِّ (أبو القاسم نجم الدين جعفر بن حسن رحمته الله)

مترجم: مهدي رحيمي

انتشارات چتر دانش

|                     |  |
|---------------------|--|
| سرشناسه             | : رحیمی، مهدی، ۱۳۶۴ -  |
| عنوان و نام پدیدآور | : فقه القضا والشهادات از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی / مولف محقق الحلی (ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن رحمه‌الله)؛ مترجم [او شارح] مهدی رحیمی. |
| مشخصات نشر          | : تهران: چتر دانش، ۱۳۹۶.   |
| مشخصات ظاهری        | : ۱۳۶ ص.   |
| شابک                | : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۱۸۳-۷  |
| وضعیت فهرست‌نویسی   | : فیپا   |
| یادداشت             | : کتاب حاضر شرح بخشی از کتاب «شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام» تألیف محقق حلّی است.  |
| موضوع               | : محقق حلّی، جعفر بن حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ ق. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام -- نقد و تفسیر  |
| موضوع               | : فقه جعفری -- قرن ۷ ق.  |
| موضوع               | : Islamic law, Ja'fari -- 13th century*  |
| موضوع               | : قضاوت (فقه)  |
| موضوع               | : Judgment (Islamic law)*  |
| شناسه افزوده        | : محقق حلّی، جعفر بن حسن، ۶۰۲ - ۶۷۶ ق. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام. برگزیده. شرح   |
| رده بندی کنگره      | : ۱۳۹۶ ۴۰۴۲۳۴۵۴۳ ش ۳/م ۱۸۲/م BP  |
| رده بندی دیوبندی    | : ۲۹۷/۳۴۲  |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۴۹۱۶۰۷۵  |

|                |   |
|----------------|---|
| نام کتاب       | : فقه القضا والشهادات از شرایع الاسلام با ترجمه فارسی |
| ناشر           | : چتر دانش  |
| مترجم          | : مهدی رحیمی  |
| نوبت و سال چاپ | : دوم - ۱۳۹۸  |
| شمارگان        | : ۱۰۰۰  |
| شابک           | : ۹۷۸-۶۰۰-۴۱۰-۱۸۳-۷                                   |
| قیمت           | : ۸۰۰۰۰ تومان   |

فروشگاه مرکزی: تهران، میدان انقلاب، خمینیری جاوید (اردیبهشت شمالی)، پلاک ۸۸

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۹۲۳۲۷ - تلفن فروشگاه کتاب: ۶۶۴۰۲۳۵۳

پست الکترونیک: nashr.chatr@gmail.com

کلیه حقوق برای مؤلف و ناشر محفوظ است.

## سخن ناشر

رشته‌ی حقوق با تمام شاخه‌ها و گرایش‌هایش، به‌منزله‌ی یکی از پرترفدارترین رشته‌های دانشگاهی کشور، تعداد فراوانی از دانشجویان علوم انسانی را به‌خود جلب کرده است؛ دانشجویانی که پس از تحصیل، وارد عرصه‌ی خدمت شده و در مناصب و جایگاه‌های گوناگون به ایفای وظیفه مشغول می‌شوند.

منابعی که در دانشکده‌های حقوق، مبنای کار قرار گرفته و تحصیل دانشجویان بر مدار آن‌ها قرار دارد، در واقع، مجموعه‌ی کتب و جزواتی هستند که طی سالیان متمادی چنان‌که باید تغییر نیافته و خود را با تحولات و نیازهای زمانه هماهنگ نکرده‌اند.

این، درحالی است که نیاز مبرم دانش‌پژوهان به مجموعه‌های پربار و سودمند، امری انکارناپذیر است. به‌این‌ترتیب، ضرورت تدوین کتب غنی و ارزشمند برای رفع نیازهای علمی دانشجویان رشته‌ی حقوق و نیز رشته‌های متأثر از آن، باید بیش از گذشته مورد توجه قرار گیرد؛ کتاب‌هایی که روزآمدی محتوای آنها از یک سو و تناسب آنها با نیاز دانش‌پژوهان از سوی دیگر، مورد توجه و لحاظ ناشر و نویسنده، قرار گرفته باشد.

**مؤسسه‌ی آموزش عالی آزاد چتردانش**، در مقام مؤسسه‌ای پیشگام در امر نشر کتب آموزشی روزآمد و غنی، توانسته است گام‌های مؤثری در همراهی با دانشجویان رشته‌ی حقوق بردارد. این مؤسسه افتخار دارد که با بهره‌مندی از تجربیات فراوان خود و با رصد دقیق نیازهای علمی دانشجویان، به تولید آثاری همت‌گمارد که مهم‌ترین دستاورد آن‌ها، تسهیل آموزش و تسریع یادگیری پژوهندگان باشد. انتشارات چتر دانش امیدوار است با ارائه‌ی خدمات درخشان، شایستگی‌های خود را در این حوزه‌ی علمی بیش از پیش به منصفی ظهور برساند.

**فرزاد دانشور**

مدیر مسئول انتشارات چتر دانش

## فهرست

|   |     |
|---|-----|
| مقدمه                                   | ۵   |
| کتاب قضاوت                              | ۶   |
| صفات قاضی                               | ۶   |
| احکام قاضی                              | ۸   |
| آداب قضاوت                              | ۱۴  |
| مکروهات قضاوت                           | ۱۷  |
| کیفیت حکم                               | ۲۵  |
| مسائل متعلق به دعوا                     | ۲۸  |
| جواب مدعی علیه                          | ۳۰  |
| انکار                                   | ۳۱  |
| مسائل مربوط به حکم غیابی                | ۳۵  |
| کیفیت قسم دادن                          | ۳۶  |
| درباره قسم منکر و مدعی                  | ۳۹  |
| قسم خوردن با یک شاهد                    | ۴۵  |
| احکام قضاء                              | ۵۱  |
| کیفیت قسمت کردن به سهمها                | ۶۳  |
| مسائل اختلاف در تقسیم                   | ۶۹  |
| احکام اقامه‌ی دعوا                      | ۷۱  |
| درباره رسیدن به حق                      | ۷۴  |
| اختلاف در دعوای املاک                   | ۷۶  |
| اختلاف در عقود                          | ۸۲  |
| مسائل قضاوت                             | ۸۶  |
| دعوای میراث (آنچه به ارث گذاشته می‌شود) | ۹۶  |
| اختلاف در فرزند                         | ۹۹  |
| کتاب شهادت                              | ۱۰۰ |
| صفات شاهد‌ها                            | ۱۰۰ |
| احکام شهود                              | ۱۰۳ |
| شرایط شهود                              | ۱۰۶ |
| ملحقات شهادت                            | ۱۰۹ |
| آن چه شاهد را شاهد می‌کند               | ۱۱۲ |
| احکام شاهد                              | ۱۱۵ |
| اقسام حقوق                              | ۱۱۸ |
| شهادت بر شهادت                          | ۱۲۱ |
| عدم اختلاف دو شاهد                      | ۱۲۶ |
| درباره امور طاری                        | ۱۲۸ |

## مقدمه مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خير خلقه و أشرف بريته محمد المصطفى و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

این کتاب ترجمه و شرحی در تبیین کتاب شرائع الاسلام تألیف جعفر بن حسن محقق حلی است. مرحوم محقق حلی از مشهورترین فقهای عصر خویش است و دارای عظمت و اعتبار خاص در میان مجتهدان می‌باشد، به حدی که وقتی کلمه «محقق» را بدون قرینه و نشانه‌ای در میان فقها ذکر کنند، شخصیت تحقیقی و علمی ایشان مورد نظر است.

محقق حلی فقه و اصول را در نزد پدرش حسن بن یحیی آموخت و از محضر فقهای مشهور حله، مانند ابن نما و سید فخر موسوی - شاگرد ابن ادریس حلی - بهره برد. محقق با یک واسطه شاگرد ابن زهره و ابن ادریس حلی است و استاد علامه حلی بوده است.

مرحوم محقق در زمینه‌های منطق، کلام و ریاضیات و هیئت تبحر داشته است و خواجه نصیرالدین طوسی متکلم و ریاضی‌دان مشهور، با او در حله ملاقات کرده است و در جلسه درسش حضور یافته است. کتابهای محقق همچون معارج الاصول، تلخیص الفهرست، شرح نکت النهایه و معارج الاحکام و... مخصوصاً کتاب شرائع الاسلام همیشه مورد توجه طلاب است چرا که این کتاب مشتمل بر فتوای مشهور فقهای قدیم می‌باشد. و فقهای بسیاری این کتاب را شرح کرده و یا حاشیه بر آن نوشته‌اند.

محقق حلی در سال ۶۷۶ ه.ق در سن ۷۴ سالگی بدرود حیات گفت و بدن مطهر ایشان را در جوار بارگاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خاک سپردند. (و بنا به نقل علامه سید حسن صدر صاحب کتاب تأسیس الشیعه در حله به خاک سپردند).

کتاب حاضر متن و ترجمه بخش‌های قضاوت و شهادت از کتاب شرائع الاسلام است که به صورت مستقل از دیگر بخش‌های این کتاب منتشر می‌گردد.

ما در این کتاب سعی کرده‌ایم که با شرح و آوردن مثالهای آسان، کلمات آن بزرگوار را تبیین نماییم تا موجب تسهیل طلاب و دانشجویان که قصد خواندن این کتاب ارزشمند را دارند، شود و خداوند را شاکرم که توفیق این امر را برای حقیر فراهم نمود.

در پایان از همه کسانی که بنده را در چاپ و نشر این مجموعه یاری رساندند کمال تشکر را دارم.

مهدي رحيمي

اردیبهشت ۱۳۹۶

## کتاب القضاء

۱ و النَّظَرُ فِي صِفَاتِ الْقَاضِي وَ آدَابِهِ وَ كَيْفِيَّةِ الْحُكْمِ وَ أَحْكَامِ الدَّعَاوِي.

### الأول في الصفات

۲ وَ يُسْتَرْطُ فِيهِ: الْبُلُوغُ وَ كَمَالُ الْعَقْلِ وَ الْإِيمَانُ وَ الْعَدَالَةُ وَ طَهَارَةُ الْمَوْلِدِ وَ الْعِلْمُ وَ الذُّكُورَةُ.

۳ فَلَا يَنْعَقِدُ الْقَضَاءُ: لِصَبِيٍّ، وَ لَا مُرَاهِقٍ، وَ لِكَافِرٍ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَهْلًا لِأَمَانَةٍ، وَ كَذَا الْفَاسِقِ.

وَ يَدْخُلُ فِي ضَمَنِ الْعَدَالَةِ، إِشْتِرَاطُ الْأَمَانَةِ، وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَيَّ فِعْلِ الْوَاجِبَاتِ.

۴ وَ لَا يَنْعَقِدُ الْقَضَاءُ: لَوْلِدِ الرَّنَا مَعَ تَحَقُّقِ حَالِهِ، كَمَا لَا تَصِحُّ إِمَامَتُهُ وَ لَا شَهَادَتُهُ فِي الْأَشْيَاءِ الْجَلِيلَةِ.

## کتاب قضاوت<sup>۱</sup>

۱ بحث در صفات قاضی و آداب قضاوت و کیفیت حکم کردن و احکام نزاعها است.

### اول: صفات قاضی

در قاضی شرط است که: بالغ باشد. عقل کامل داشته باشد. ایمان و عدالت و حلال زاده بودن و آگاهی و علم و مرد بودن شرط است.

۳ بنابراین، قضاوت از جانب کودک و دیوانه و کافر صحیح نیست، چون کافر اهلیت امانت داری ندارد، همچنین از جانب شخص فاسق هم صحیح نیست.

و امانت دار بودن و رعایت انجام واجبات، داخل در شرط عدالت می شود.

۴ و قضاوت از جانب شخصی که زنا زاده است در صورتی که ولدالزنا بودنش ثابت گردد، منعقد نمی شود، همچنان که امام جماعت بودن و شاهد بودن در چیزهای بزرگ از جانب او صحیح نیست.

۱- قضاء در لغت به معنای حکم است و در عرف به معنای ولایت شرعی بر حکم دادن و مصالح عامه است.

۵ وَ كَذَا لَا يَنْعَقِدُ لِعَبْرِ الْعَالِمِ الْمُسْتَقِيلِ بِأَهْلِيَّةِ الْفَتْوَى، وَ لَا يَكْفِيهِ فَتْوَى الْعُلَمَاءِ، وَ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِجَمِيعِ مَا وَلِيَهُ. وَ يَدْخُلُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ ضَابِطًا، فَلَوْ غَلَبَ عَلَيْهِ النَّسْبَانُ لَمْ يَجْزِ نَصْبُهُ.

۶ وَ هَلْ يُسْتَرْطُ عِلْمُهُ بِالْكِتَابَةِ؟ فِيهِ تَرَدُّدٌ، نَظَرًا إِلَى اخْتِصَاصِ النَّبِيِّ ﷺ بِالرَّئِيسَةِ الْعَامَّةِ، مَعَ خُلُوقِهِ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ مِنَ الْكِتَابَةِ وَ الْأَقْرَبِ اشْتِرَاطِ ذَلِكَ لِمَا يَضْطَرُّهُ إِلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ الَّتِي لَا تَتَنَبَّسُ لِعَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ بِدُونِ الْكِتَابَةِ.

۷ وَ لَا يَنْعَقِدُ الْقَضَاءُ: لِلْمَرْأَةِ وَ إِنْ اسْتَكْمَلَتِ الشَّرَاطِطَ.

وَ فِي انْعِقَادِ قَضَاءِ الْأَعْمَى تَرَدُّدٌ، أَظْهَرُهُ أَنَّهُ لَا يَنْعَقِدُ، لِإِفْتِقَارِهِ إِلَى التَّمْيِيزِ بَيْنَ الْحُصُومِ، وَ تَعَدَّرَ ذَلِكَ مَعَ الْعَمَى إِلَّا فِيمَا يَقِلُّ.

۸ وَ هَلْ يُسْتَرْطُ الْحُرِّيَّةُ؟ قَالَ فِي الْمَبْسُوطِ: نَعَمْ، وَ الْأَقْرَبُ أَنَّهُ لَيْسَ شَرْطًا



۵ همچنین قضاوت کردن از جانب شخصی که مستقلاً عالم نباشد<sup>۲</sup> و اهلیت فتوی دادن نداشته باشد، صحیح نیست. و اینکه فتوهای علماء را اعمال کند کافی نیست، و حتماً باید نسبت به آنچه برعهده گرفته است آگاه باشد، و داخل در این صفت می شود اینکه ضابط باشد. بنابراین اگر فراموشی بر او غالب باشد جایز نیست او را منصوب کرد.

۶ و آیا شرط است که نوشتن هم بدانند؟ در این مورد جای تردید است. چرا که پیامبر مکرم اسلام ﷺ با اینکه در ابتدای پیامبری اش نوشتن نمی دانست ریاست عامه داشتند، ولی نظر بهتر این است که علم به نوشتن شرط است، چرا که قاضی به انجام کارهایی مجبور می شود که بدون نوشتن برای شخصی غیر از پیامبر ﷺ میسر نیست.

۷ و قضاوت برای زن؛ حتی اگر همه‌ی شرایط را داشته باشد منعقد نمی گردد.

و در مورد انعقاد قضاوت شخص کور جای تردید است. و نظر بهتر این است که منعقد نمی گردد؛ چرا که قاضی نیاز دارد که طرفین دعوا را تمییز و تشخیص دهد و این کار جز در موارد اندک از جانب شخص کور امکان ندارد.

۸ و آیا آزاد بودن هم شرط است؟ شیخ طوسی در کتاب (المبسوط) گفته: بله، شرط است. ولی نظر بهتر این است که شرط نیست.

و هُنَا مَسَائِلُ:

الأولی: یُسْتَرْطُ فِي ثُبُوتِ الْوِلَايَةِ إِذْنُ الْإِمَامِ (ع) أَوْ مَنْ فَوَّضَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ.

۹ وَ لَوْ اسْتَقْضِيَ أَهْلُ الْبَلَدِ قَاضِيًا، لَمْ تَثْبُتْ وَ لَآئِنْتُهُ، نَعَمْ، لَوْ تَرَاضَى حَضَمَانٍ بِوَاحِدٍ مِنَ الرَّعِيَّةِ، وَ تَرَافَعَا إِلَيْهِ، فَحَكَمَ بَيْنَهُمَا لَزِمَهُمَا الْحُكْمُ، وَ لَآ يُسْتَرْطُ رِضَاهُمَا بَعْدَ الْحُكْمِ. وَ يُسْتَرْطُ فِيهِ مَا يُسْتَرْطُ فِي الْقَاضِي الْمَنْصُوبِ عَنِ الْإِمَامِ، وَ يَعْمُ الْجَوَازُ كُلَّ الْأَحْكَامِ.

۱۰ وَ مَعَ عَدَمِ الْإِمَامِ، يَنْفُذُ قَضَاءُ الْفَقِيهِ مِنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ (ع) الْجَامِعِ لِلصَّفَاتِ الْمَشْرُوطَةِ فِي التَّقْوَى، لِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) «فَجَعَلُوهُ قَاضِيًا، فَإِنِّي جَعَلْتُهُ قَاضِيًا، فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» وَ لَوْ عَدَلَ وَ الْحَالُ هَذِهِ إِلَي قُضَاةِ الْجَوْرِ كَانَ مُخْطِئًا



چند مسأله در احكام قاضی

در ثابت شدن ولایت قاضی اذن امام معصوم (ع) یا کسی که امام او را منصوب کرده (مثل والی امام و نائب خاص امام یا نائب عام امام) شرط است.

۹ و اگر اهل شهر کسی را به عنوان قاضی طلب کند، ولایت او ثابت نمی‌گردد. بله، اگر دو طرف دعوا به شخصی از مردم رضایت دهند، و دعوی خود را به نزد او ببرند، و او بین آنها حکم کند بر آن دو لازم است که به آن حکم عمل کنند، و شرط نیست که آن دو، بعد از حکم کردن آن شخص هم راضی باشند. و بر چنین شخصی هر آنچه بر قاضی نصب شده از طرف امام شرط بود (مثل عدالت و اجتهاد و مرد بودن و...) در مورد او هم شرط است. و این جواز قضاوت شامل همه احکام می‌شود.

۱۰ و در صورت فقدان امام معصوم (ع)، قضاوت فقیهی از فقهای اهل بیت (ع) که حائز همه‌ی صفات شرط شده در فتوا باشد نافذ است، به دلیل این فرمایش امام صادق (ع) که فرمودند: «فاجعلوه قاضیاً فانی جعلته قاضیاً، فتحاكموا الیه.» (پس او را قاضی قرار دهید که من او را به عنوان قاضی قرار دادم پس به نزد او قضاوت و حکم رانی را ببرید) و اگر با وجود چنین شرایطی، کسی به نزد قضات ظالم برود، خطاکار است.



۱۱ الثَّانِيَّةُ: تَوَلَّى الْقَضَاءَ مُسْتَحَبًّا، لِمَنْ يَتَّقُ مِنْ نَفْسِهِ بِالْقِيَامِ بِشَرَائِطِهِ، وَرُبَّمَا وَجَبَ. وَوُجُوبُهُ عَلَيَّ الْكِفَايَةِ، وَإِذَا عَلِمَ الْإِمَامُ أَنَّ بَلَدًا خَالَ مِنْ قَاضٍ، لَزِمَهُ أَنْ يَبْعَثَ لَهُ. وَ يَأْتُمُّ أَهْلَ الْبَلَدِ بِالِاتِّفَاقِ عَلَيَّ مَعَهُ، وَ يَحِلُّ قِتَالُهُمْ طَلَبًا لِلْإِجَابَةِ.

۱۲ وَ لَوْ وُجِدَ مَنْ هُوَ بِالشَّرَائِطِ فَأَمْتَنَعَ لَمْ يُجْبَرِ مَعَ وُجُودِ مِثْلِهِ. وَ لَوْ لَزِمَهُ الْإِمَامُ، قَالَ فِي الْخِلَافِ: لَمْ يَكُنْ لَهُ الْإِمْتِنَاعُ لِأَنَّ مَا يُلْزَمُ بِهِ الْإِمَامُ وَاجِبٌ. وَ نَحْنُ نَمْنَعُ الْإِلْزَامَ، إِذْ الْإِمَامُ لَا يُلْزَمُ بِمَا لَيْسَ لَزِمًا. أَمَّا لَوْ لَمْ يُوجَدْ غَيْرُهُ، تَعَيَّنَ هُوَ، وَ لَزِمَهُ الْإِجَابَةُ.

۱۳ وَ لَوْ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ الْإِمَامُ، وَجَبَ أَنْ يُعْرِفَ نَفْسَهُ، لِأَنَّ الْقَضَاءَ مِنْ بَابِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ. وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَبْدُلَ مَا لَا لِيَلِي الْقَضَاءَ؟ قِيلَ: لَا، لِأَنَّهُ كَالرَّشْوَةِ.



۱۱ دوم: عهده دارشدن قضاوت برای کسی که به خود اطمینان دارد که بتواند آن را برپا دارد، و شرایط آن را دارا باشد، مستحب است، و چه بسا واجب هم بشود. و وجوب آن وجوب کفایی است، و هنگامی که امام (علیه السلام) بدانند سرزمینی از داشتن قاضی محروم است، بر او لازم است که شخصی را به آنجا بفرستد. و اهل آن سرزمین در صورتی که مانع آن شخص (منصوب از طرف امام) شوند همگی گنهکارند، و جایز است که با آن شهر جنگ شود تا راضی به آن حکمرانی گردند.

۱۲ و اگر کسی که شرایط قضاوت را دارا است پیدا شود اما امتناع ورزد؛ در صورتی که یکی مثل او پیدا شود، او مجبور به انجام قضاوت نمی گردد. و اگر امام معصوم (علیه السلام) او را وادار به قضاوت کند، شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» گفته: او حق ندارد امتناع ورزد، چرا که کاری که امام انسان را وادار کند واجب می شود. ولی ما این نوع الزامی را منع می کنیم چرا که امام معصوم، کاری را که لازم نیست بر شخص اجبار نمی کند. اما اگر شخصی غیر از او (برای انجام قضاوت) وجود نداشته باشد، این کار بر او متعین می گردد، و بر او واجب است که (فرمان امام را) اجابت کند.

۱۳ و اگر امام او را نمی شناخت، (علمش را نسبت به او اظهار نکرده بود) واجب است که خودش را به امام معرفی کند، چرا که قضاوت کردن از باب امر به معروف است. و آیا جایز است که مالی را خرج کند تا منصب قضاوت را بگیرد؟ یک نظر این است که جایز نیست، چرا که این کار مثل رشوه دادن است.

۱۴ الثَّالِثَةُ: إِذَا وَجَدَ اثْنَانِ مُتَّفَاعِلَيْنِ فِي الْفَضِيلَةِ مَعَ اسْتِكْمَالِ الشَّرَاطِطِ الْمُعْتَبَرَةِ فِيهِمَا، فَإِنْ قَلَدَ الْأَفْضَلَ جَازًا. وَ هَلْ يَجُوزُ الْعُدُولُ إِلَى الْمَفْضُولِ فِيهِ تَرَدُّدٌ، وَ الْوَجْهُ الْجَوَازُ، لِأَنَّ خِلَّةَ بِنَجِيرٍ بِنَظَرِ الْإِمَامِ.

۱۵ الرَّابِعَةُ: إِذَا أُذِنَ لَهُ الْإِمَامُ فِي الْإِسْتِخْلَافِ، جَازًا. وَ لَوْ مَنَعَ لَمْ يَجُزْ. وَ مَعَ إِطْلَاقِ التَّوَلِيَةِ، إِنْ كَانَ هُنَاكَ أَمَارَةٌ تَدُلُّ عَلَى الْإِذْنِ، مِثْلَ سَعَةِ الْوَلَايَةِ الَّتِي لَا تُضْبِطُهَا الْبِدْ الْوَاحِدَةُ، جَازَ الْإِسْتِنَابَةَ وَ إِلَّا فَلَا، اسْتِنَابًا إِلَى أَنْ الْقَضَاءَ مَوْقُوفٌ عَلَى الْإِذْنِ.

۱۶ الْخَامِسَةُ: إِذَا وَلِّيَ مَنْ لَا يَتَعَيَّنُ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ، فَإِنْ كَانَ لَهُ كِفَايَةٌ مِنْ مَالِهِ، فَلَا أَفْضَلَ أَنْ لَا يُظَلَّبَ الرَّزْقُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ. وَ لَوْ طَلَبَ جَازًا، لِأَنَّهُ مِنْ الْمَصَالِحِ.

۱۷ وَإِنْ تُعَيَّنَ لِلْقَضَاءِ، وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كِفَايَةٌ، جَازَ لَهُ أَخْذُ الرَّزْقِ. وَإِنْ كَانَ لَهُ كِفَايَةٌ، قِيلَ: لَا يَجُوزُ لَهُ أَخْذُ الرَّزْقِ، لِأَنَّهُ يُؤَدِّي فَرَضًا. أَمَّا لَوْ أَخَذَ الْجُعْلَ مِنَ الْمُتَحَاكِمِينَ، فَفِيهِ خِلَافٌ، وَ الْوَجْهُ التَّفْصِيلُ.



۱۴ سوم: اگر دو نفر که در فضیلت (و اهلیت قضاوت) با هم متفاوت باشند، و شرایط معتبر در هر دوی آنها کامل باشد، یافت شوند، در این صورت اگر (امام) شخص بافضیلت‌تر را مشخص بنماید، این کار جایز است. و آیا جایز است امام آن شخصی را که فضیلتش کمتر است برگزیند؟ در این مورد جای تردید است. نظر بهتر این است که: جایز است، چرا که ضعف او با نظر امام (علیه السلام) جبران می‌گردد. (اینکه امام او را تعیین فرمود جبران ضعف فضیلت او می‌شود)

۱۵ چهارم: اگر امام معصوم به قاضی اجازه دهد که کسی را به‌عنوان خلیفه و جانشین خودش تعیین کند این کار برای قاضی جایز است. و اگر امام او را از این کار منع کند تعیین جانشین جایز نیست. و اگر ولایت او را مطلق گذارد، در این صورت اگر نشانه‌ای باشد که امام به او اذن داده (که برای خودش جانشین تعیین کند)، مثل اینکه ولایت او بر سرزمین پهناوری باشد که نمی‌توان به‌تنهایی بر همه‌ی آن مسلط گردید، در این صورت جایز است نایب بگیرد و در غیر این صورت جایز نیست، چرا که قضاوت امری است که متوقف بر اذن (از طرف امام) است.

۱۶ پنجم: اگر کسی که قضاوت بر او واجب نگردیده متولی قضاوت گردد، در این صورت اگر به قدری مال دارد که برای مخارجش کافی باشد بهتر است از بیت المال طلب روزی نکنند. و اگر طلب هم بکنند جایز است، چرا که کار قضاوت از مصلحت‌های (جامعه) است.

۱۷ و اگر برای قضاوت معین گردد (بر او واجب عینی گردد) و به مقدار نیازش اموال نداشته باشد، جایز است که از بیت المال روزی اش را بگیرد. و اگر توان مالی خوبی دارد، گفته شده: بر او جایز نیست از بیت المال روزی بگیرد، چرا که او یک واجب شرعی را انجام داده است. و اگر از دو طرف دعوا جعل<sup>۲</sup> دریافت کند، این کار محل اختلاف است، و نظر بهتر این است که تفصیل دهیم.

۱۸ فَمَعَ عَدَمَ التَّعْيِينِ وَ حُصُولِ الصَّرُورَةِ، قِيلَ: يَجُوزُ، وَ الْأُولَى الْمُنْعُ، وَ لَوْ اخْتَلَّ اخَذَ الشَّرْطَيْنِ، لَمْ يَجْزُ.

۱۹ وَ أَمَّا الشَّاهِدُ فَلَا يَجُوزُ لَهُ اخْتِذُ الْأَجْرَةَ، لِتَعْيِينِ الْإِقَامَةِ عَلَيْهِ مَعَ التَّمَكُّنِ.

۲۰ وَ يَجُوزُ لِلْمُؤَدَّنِ وَ الْقَاسِمِ وَ كَاتِبِ الْقَاضِي وَ الْمُتَرْجِمِ وَ صَاحِبِ الدِّيَوَانِ وَ وَالِي بَيْتِ الْمَالِ، أَنْ يَأْخُذُوا الرِّزْقَ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ، لِأَنَّهُ مِنَ الْمَصَالِحِ. وَ كَذَا مِنْ يَكِيلُ لِلنَّاسِ وَ يَزِنُ وَ مَنْ يُعَلِّمُ الْقُرْآنَ وَ الْأَدَابَ.

۲۱ السَّادِسَةُ: تَثْبُتُ وِلَايَةُ الْقَاضِي بِالِاسْتِفَاضَةِ، وَ كَذَا يَثْبُتُ بِالِاسْتِفَاضَةِ: النَّسَبُ، وَ الْمِلْكُ الْمُظْلَقُ، وَ الْمَوْتُ، وَ النِّكَاحُ وَ الْوَقْفُ، وَ الْعِشْقُ. وَ لَوْ لَمْ يَسْتَفِضْ إِذَا لُبِعِدَ مَوْضِعَ وَ لَايَتِهِ عَنْ مَوْضِعِ عَقْدِ الْقَضَاءِ لَهُ، أَوْ لِعَبْرِهِ مِنَ الْأَسْبَابِ، أُشْهِدَ الْإِمَامُ - أَوْ مَنْ نَصَبَهُ الْإِمَامُ - عَلَيَّ وَ لَايَتِهِ شَاهِدَيْنِ، بِصُورَةِ مَا عَهَدَ إِلَيْهِ. وَ سَمَّرَهُمَا مَعَهُ لِيَشْهَدَا لَهُ بِالْوِلَايَةِ. وَ لَا يَجِبُ عَلَيَّ أَهْلُ الْوِلَايَةِ قَبُولَ دَعْوَاهُ، مَعَ عَدَمِ التَّيَيُّنَةِ، وَإِنْ شَهِدَتْ لَهُ الْأَمَارَاتُ، مَا لَمْ يَحْصُلِ الْيَقِينُ.



۱۸ و در صورتی که قاضی بر امر قضاوت متعین نشده باشد (و شخص دیگری مثل او باشد) و آن قاضی به آن مال نیاز داشته باشد، یک نظر این است که جایز است. و بهتر است گفته شود جایز نیست. و اگر یکی از آن دو شرط مفقود باشد، جایز نیست.

۱۹ اما شخصی که شاهد می شود جایز نیست (برای ادای شهادت) اجرت بگیرد. چرا که در صورت توانایی، اقامه‌ی شهادت بر او واجب عینی می‌گردد.

۲۰ و بر مؤذن و تقسیم‌کننده‌ی (بیت المال) و نویسنده‌ی قاضی و مترجم و صاحب دفتری (که اسامی سپاه و قاضیان در آن ثبت است) و محافظ بیت‌المال، جایز است که از بیت‌المال روزی بگیرند، چرا که این کارها از مصالح جامعه است. همچنین بر کسی که برای مردم پیمانه می‌زند و وزن می‌کند و کسی که قرآن و آداب قرآنی یاد می‌دهد جایز است (که از بیت المال روزی بخورد)

۲۱ ششم: ولایت قاضی با استفاضه (شیوعی که غالباً منجر به اطمینان و سکون نفس می‌شود) ثابت می‌گردد. همچنین نسب (اشخاص، که مثلاً فلانی پسر فلانی است) و اصل ملکیت و مرگ و نکاح و وقف و آزاد بودن با استفاضه ثابت می‌شود. و اگر (ولایت قاضی) یا به جهت دوری مکان ولایتش از مکانی که قضاوت برای او منعقد گردیده و یا به علت دیگری، مستفیض و شایع نباشد در این صورت امام معصوم یا کسی که امام او را (به عنوان نائب خودش) نصب کرده بر ولایت آن قاضی به صورت آنچه که بر او پیمان گرفته، دو شاهد می‌گیرد. و آن دو شاهد را با آن قاضی روانه می‌کند تا به ولایتش شهادت دهند. و در صورت فقدان شاهد (بیته) تا وقتی که یقین و اطمینان حاصل نشده بر اهل آن ولایت، واجب نیست که ادعای او را قبول کنند، هر چند امارات (نشانه‌ها) شاهد بر (ادعای) او باشد.

۲۲ السَّابِعَةُ: يُجُوزُ نَصَبُ قَاضِيَيْنِ فِي الْبَلَدِ الْوَاحِدِ، لِكُلِّ مِنْهُمَا جِهَةٌ عَلَيَّ إِفْرَادِهِ. وَ هَلْ يُجُوزُ التَّشْرِيكُ بَيْنَهُمَا فِي الْوِلَايَةِ الْوَاحِدَةِ؟ قِيلَ: بِالْمَنْعِ حَسْمًا لِمَادَّةِ اخْتِلَافِ الْعَرِمَيْنِ فِي الْإِخْتِيَارِ. وَ الْوَجْهُ الْجَوَازُ لِأَنَّ الْقَضَاءَ نِيَابَةٌ تَتَّبِعُ اخْتِيَارَ الْمُنُوبِ.

۲۳ الثَّامِنَةُ: إِذَا حَدَثَ بِهِ مَا يَمْنَعُ الْإِنْعِقَادَ، أُعْزِلَ وَإِنْ لَمْ يَشْهَدْ الْإِمَامُ بِعِزْلِهِ، كَالْجُنُونِ أَوْ الْفِسْقِ. وَ لَوْ حَكَمَ، لَمْ يُنْفَذْ حُكْمُهُ وَ هَلْ يُجُوزُ أَنْ يُعْزَلَ اقْتِرَاحًا؟ الْوَجْهُ: لَا، لِأَنَّ وِلَايَتَهُ اسْتَقْرَتْ شَرْعًا فَلَا تَزُولُ تَشْهُبًا. أَمَّا لَوْ رَأَى الْإِمَامُ أَوْ النَّائِبُ عِزْلَهُ لَوْجِهٍ مِنْ وُجُوهِ الصَّالِحِ، أَوْ لَوْجُودِ مَنْ هُوَ أَتَمُّ مِنْهُ نَظْرًا، فَإِنَّهُ جَائِزٌ مُرَاعَاةً لِلْمَصْلَحَةِ.

۲۴ التَّاسِعَةُ: إِذَا مَاتَ الْإِمَامُ (عليه السلام)، قَالَ الشَّيْخُ (رحمته الله): الَّذِي يَتَّقِضِيهِ مَذْهَبُنَا نُعْزِلُ الْقَضَاءَ أَجْمَعُ. وَ قَالَ فِي الْمُبْسُوطِ: لَا يَنْعَزِلُونَ لِأَنَّ وِلَايَتَهُمْ تَثَبَّتْ شَرْعًا فَلَا تَزُولُ بِمَوْتِهِ (رحمته الله)، وَ الْأَوَّلُ أَشْبَهُ.



۲۲ هفتم: جایز است که دو قاضی در یک شهر نصب شود، به طوری که هر یک از آنها به تنهایی در جهت خاصی عمل کنند. (مثلاً یکی در حقوق مدنی قضاوت کند و دیگری در حقوق جزا یا یکی قبل از ظهر قضاوت کند و دیگری بعد از ظهر) آیا جایز است یک نوع ولایت بین آن دو مشترک باشد؟

گفته شده: که جایز نیست چرا که باید سبب اختلاف که در نتیجه‌ی اختیار هر یک از طرفین دعوا نسبت به یک قاضی به وجود می‌آید از بین برود. اما نظر بهتر این است که جایز است، چرا که قضاوت نوعی نیابت و تابع اختیار منوب عنه (که در اینجا طرفین دعوا باشند) است.

۲۳ هشتم: اگر حادثه‌ای رخ دهد که مانع از انعقاد (ولایت برای قاضی) باشد، آن قاضی عزل می‌گردد؛ هر چند امام برای عزل او شاهد نگیرد، مثلاً دیوانه شود یا فاسق گردد. و اگر آن قاضی حکمی کرده باشد، آن حکم نافذ نیست، آیا به صورت طرح پیشنهادی (بدون اینکه آن موانع برایش حادث گردد) جایز است که عزل گردد؟

نظر بهتر این است که خیر، چرا که ولایت او شرعاً مستقر گردیده است. سپس بی‌دلیل از بین نمی‌رود. اما اگر امام یا نایب امام به خاطر مصلحتی یا به این دلیل که شخصی از او صاحب نظرتر وجود دارد، او را عزل کند، این کار به دلیل مراعات مصلحت (جامعه) جایز است.

۲۴ نهم: و اگر امام (رحمته الله) رحلت نماید، شیخ طوسی (رحمته الله) گفته: آن نظری که مطابق مذهب ما است این است که همگی قضاوت عزل می‌گردند. و شیخ در کتاب مبسوط گفته: آن قضاوت عزل نمی‌گردند، چرا که ولایت آنها شرعاً ثابت شده است، سپس با مرگ امام (رحمته الله) از بین نمی‌رود، اما آن نظر اول بهتر است.

۲۵ وَ لَوْ مَاتَ الْقَاضِي الْأَصْلِي، لَمْ يَنْعَزِلِ النَّائِبُ عَنْهُ، لِأَنَّ الْإِسْتِنَابَةَ مُشْرُوطَةٌ بِإِذْنِ الْإِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالْنَّائِبُ عَنْهُ كَالنَّائِبِ عَنِ الْإِمَامِ، فَلَا يَنْعَزِلُ بِمَوْتِ الْوَاسِطَةِ، وَ الْقَوْلُ بِإِنْعِزَالِهِ أَشْبَهُ.

۲۶ الْعَاشِرَةُ: إِذَا اقْتَضَتْ الْمَصْلَحَةُ تَوَلِيَةَ مَنْ لَمْ يَسْتَكْمِلِ الشَّرَائِطَ، انْعَقَدَتْ وَإِنِّيئَهُ، مُرَاعَاةً لِلْمَصْلَحَةِ فِي نَظَرِ الْإِمَامِ، كَمَا اتَّفَقَ لِبَعْضِ الْقَضَاةِ فِي زَمَانِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَبَّمَا مَنَعَ مِنْ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ يُفَوِّضُ إِلَيْهِ مَنْ يَسْتَقْضِيهِ وَ لَا يَرْتَضِيهِ، بَلْ يُشَارِكُهُ فِيمَا يَنْفَعُهُ، فَيَكُونُ هُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَاكِمَ فِي الْوَاقِعَةِ، لَا الْمَنْصُوبَ.

۲۷ الْحَادِيثَةُ عَشْرَةٌ: كُلُّ مَنْ لَا تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ، لَا يُتَّفَذُّ حُكْمُهُ، كَالْوَالِدِ عَلِيِّ الْوَالِدِ، وَ الْعَبْدِ عَلِيِّ مَوْلَاهُ، وَ الْخَصْمِ عَلِيِّ خَصْمِهِ، وَ يَجُوزُ حُكْمُ الْأَبِ عَلِيٍّ وَ لَدِيهِ وَ لَهُ، وَ الْأَخِ عَلِيٍّ أَخِيهِ وَ لَهُ، كَمَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ.



۲۵ و اگر قاضی اصلی (یعنی کسی که امام او را برای تعیین قضاوت معین کرده) بمیرد، نایب او عزل نمی‌گردد، چرا که نایب گرفتن مشروط به اذن امام علیه السلام است. پس نایب از نایب امام مثل نایب خود امام است، و با مرگ آن واسطه (نایب اصلی) عزل نمی‌گردد، اما نظر به عزل شدن نایب قاضی اصلی، نظر بهتری است.

۲۶ دهم: اگر مصلحت اقتضاء کند که کسی که همه شرایط (قضاوت) در او جمع نیست والی شود، ولایت او ثابت می‌گردد، تا آن مصلحتی که در نظر امام علیه السلام بوده است مراعات گردد، همچنان که در زمان امام علی علیه السلام نسبت به بعضی قضاوت (مثل قاضی شریح) اتفاق افتاد. و چه بسا این کار منع گردد، (و حرام باشد)، چرا که امام علیه السلام ولایت را به کسی که از او طلب قضاوت شده و امام راضی به او نیست واگذار نمی‌کند، بلکه خود امام علیه السلام در آنچه او حکم می‌کند مشارکت می‌کند، که در این صورت، خود امام علیه السلام در آن واقعه حاکم است نه آن شخصی که نصب گردیده است.

۲۷ یازدهم: هرکسی که شهادتش قبول نمی‌گردد، حکم و قضاوت او هم نافذ نیست، مثل قضاوت پسر بر پدرش یا حکم عبد بر مولایش، و یا دشمن علیه دشمن دیگری. و حکم پدر علیه فرزند یا به نفع او جایز است و حکم برادر علیه برادر یا به نفع برادر جایز است همچنان که شهادت او جایز است.

## النَّظَرُ الثَّانِي: فِي الْأَدَابِ

وَ هِيَ قِسْمَانِ: مُسْتَحَبَّةٌ وَ مَكْرُوهَةٌ

۲۸ فَالْمُسْتَحَبَّةُ: أَنْ يُظَلَّبَ مِنْ أَهْلِ وَلَايَتِهِ، مِنْ يَسْأَلُهُ عَمَّا يَخْتَاجُ إِلَيْهِ فِي أُمُورِ بَلَدِهِ.

۲۹ وَ أَنْ يَسْكُنَ عِنْدَ وَصُولِهِ فِي وَسْطِ الْبَلَدِ، لِتُرُدِّ الْخُصُومُ عَلَيْهِ وَرُودًا مُتَسَاوِيًا. وَ أَنْ يُنَادِيَ بِقُدُومِهِ إِنْ كَانَ الْبَلَدُ وَاسِعًا لَا يَنْتَشِرُ خَبْرُهُ فِيهِ إِلَّا بِالنِّدَاءِ.

۳۰ وَ أَنْ يَجْلِسَ لِلْقَضَاءِ فِي مَوْضِعٍ بَارِزٍ، مِثْلَ رَحْبَةِ أَوْ الْفَضَاءِ لِيَسْهُلَ الْوُصُولُ إِلَيْهِ.

وَ أَنْ يَبْدَأَ بِأَخْذِ مَا فِي يَدِ الْحَاكِمِ الْمَعْرُوفِ مِنْ حُجَجِ النَّاسِ وَ وَدَائِعِهِمْ لِأَنَّ نَظَرَ الْأَوَّلِ سَقَطَ بَوْلَايَتِهِ.

۳۱ وَ لَوْ حَكَمَ فِي الْمَسْجِدِ، صَلَّى عِنْدَ دُخُولِهِ تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ. ثُمَّ يَجْلِسُ مُسْتَدْبِرَ الْقِبْلَةِ، لِيَكُونَ وَجْهُهُ الْخُصُومَ إِلَيْهَا، وَ قِيلَ: يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ لِقَوْلِهِ ﷺ «خَيْرُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتُقْبِلَ بِهِ الْقِبْلَةُ»، وَ الْأَوَّلُ أَظْهَرُ.

### بحث دوم: آداب قضاوت

۲۸ آداب قضاوت دو قسم است: مستحب و مکروه

اما مستحب: از اهل آن شهری که والی آن شده کسی را در کارهایی که مربوط به شهر است به یاری طلب کند.

۲۹ و اینکه وقتی به آن شهر رسید در وسط آن شهر ساکن گردد تا طرفین دعوا به طور مساوی (بتوانند) بر او وارد گردند (و در اطراف شهر ساکن نگردد که یک عده نتوانند به او دسترسی داشته باشند). و اگر آن شهر وسیع است آمدن او را خبر دهند، و انتشار خبر فقط با صدا کردن انجام می گیرد (امروزه به وسیله ی جراید و تلویزیون صورت می گیرد).

۳۰ و برای قضاوت کردن در مکان آشکاری بنشیند؛ همانند میدان یا جای وسیع، تا دسترسی به او آسان باشد. و اینکه ابتدا آنچه در دست حاکم عزل شده از ادله ی مردم (بر ادعاهایشان) و امانات مردم است را بگیرد، چرا که با ولایت حاکم دوم، حکم حاکم اول ساقط می گردد.

۳۱ و اگر در مسجد حکم می کند هنگام دخول به مسجد نماز تحیت بخواند. سپس پشت به قبله بنشیند، تا صورت طرفین دعوا به سمت قبله باشد، و گفته شده که: رو به قبله بنشیند چرا که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین نشیمنگاهها آن است که رو به قبله باشد» اما نظر اول بهتر است.

۳۲ ثُمَّ يَسْأَلُ عَنْ أَهْلِ الشُّجُونِ، وَ يُثَبِّتُ أَسْمَاءَهُمْ، وَ يُنَادِي فِي الْبَلَدِ بِذَلِكَ لِيُخَضَّرَ الْخُصُومَ، وَ يَجْعَلَ لَذَلِكَ وَقْتًا، فَإِذَا اجْتَمَعُوا أَخْرَجَ اسْمَ وَاحِدٍ وَاحِدٍ وَ يَسْأَلُهُ عَنْ مُوجِبِ حَبْسِهِ، وَ عَرَضَ قَوْلُهُ عَلَيَّ حَضْمِهِ، فَإِنْ تَبَّتْ لِحَبْسِهِ مُوجِبٌ أَعَادَهُ، وَ إِلَّا أَشَاعَ حَالَهُ بِحَيْثُ إِنْ لَمْ يَظْهَرْ لَهُ حَضْمٌ أَطْلَقَهُ.

۳۳ وَ كَذَا لَوْ أَحْضَرَ مَحْبُوسًا فَقَالَ: لَا حَضْمَ لِي، فَإِنَّهُ يُنَادِي فِي الْبَلَدِ، فَإِنْ لَمْ يَظْهَرْ لَهُ حَضْمٌ أَطْلَقَهُ، وَ قِيلَ: يُحْلَفُ مَعَ ذَلِكَ

۳۴ ثُمَّ يَسْأَلُ عَنِ الْأَوْصِيَاءِ عَلَيَّ الْأَيْتَامِ، وَ يُعْتَمِدُ مَعَهُمْ مَا يَجِبُ مِنْ تَضْمِينِ أَوْ إِنْفَاقِ أَوْ إِسْقَاطِ وَ لَابِيَةِ، إِمَّا لِيَبْلُغَ الْيَتِيمِ أَوْ لِيُظْهِرَ حَيَاتِيَّةً أَوْ صَمَّ مُشَارِكٍ إِنْ ظَهَرَ مِنَ الْوَصِيِّ عَجْزٌ.

۳۵ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي أَمْنَاءِ الْحَاكِمِ، الْخَافِظِينَ لِأَمْوَالِ الْأَيْتَامِ، الَّذِينَ يَلِيهِمُ الْحَاكِمُ، وَ الْأَمْوَالِ النَّاسِ مِنْ وَدِيْعَةٍ أَوْ مَالٍ مَحْجُورٍ عَلَيْهِ فَيَعِزُّلُ الْخَائِنَ وَ يُسْعِدُ الضَّعِيفَ بِمُشَارِكٍ أَوْ يَسْتَبْدِلُ بِهِ بِحَسَبِ مَا يَقْتَضِيهِ رَأْيُهُ.



۳۲ سپس از زندانیان پرس و جو کند و اسامی آنها را ثبت کند، و در شهر ندا دهد تا طرف‌های دعوا حاضر گردند، و زمانی را برای این کار قرار دهد، سپس هنگامی که طرف‌های دعوای آنها جمع شدند اسامی یک یک زندانیان را خارج کند و از سبب حبس آنها پرس و جو کند و گفتار او را بر طرف دعوای (خصم) او عرضه بدارد، پس اگر موجبات حبس او ثابت گردد (آن زندانی را به زندان) برگرداند؛ در غیر این صورت (که شخصی به عنوان خصم و طرف دعوای او پیدا نشود) وضعیت او را اعلان کند به طوری که اگر خصمی برای او پیدا نشد آن زندانی را آزاد کند.

۳۳ همچنین اگر زندانی را احضار کند و او بگوید: من هیچ خصمی ندارم، قاضی در شهر اعلام می‌کند. اگر خصمی برای آن زندانی پیدا نشد، او را آزاد می‌کند و گفته شده: علاوه بر آن، او را قَسَم هم می‌دهد.

۳۴ سپس از کسانی که وصی یتیم‌های میت هستند پرس و جو می‌کند، و کسی را با آنها قرار می‌دهد که ضامن (آنچه تلف کردند) باشد و یا (اگر او را شخص قابل اعتماد یافت) وصایت او را امضاء و تقریر می‌کند و یا اگر آن یتیم بالغ شده است یا وصی خیانت کرده باشد ولایت او را ساقط می‌کند، و یا اگر ناتوانی وصی برایش آشکار شد شریکی را به او ضمیمه می‌کند.

۳۵ سپس به بررسی امینان حاکم می‌پردازد، کسانی که حافظ اموال یتیم‌ها بودند، و حاکم (قبلی) آنها را در کنار خود داشت، و اموال مردم از جمله امانات آنان یا اموال شخصی که محجور شده در دست ایشان بوده است. و کسانی را که خیانت کرده‌اند عزل می‌کند و کسانی را که ضعیف باشند با یک شریکی یاری می‌کند، و یا آنها را بر طبق آنچه نظر خودش اقتضاء می‌کند تغییر می‌دهد.

۳۶ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي الصَّوَالِ وَاللَّقَطِ فَيَبِيعُ مَا يُخْسِي تَلْفُهُ، وَ مَا يَسْتَوْعِبُ نَفَقَتُهُ تَمَنَّهُ، وَ يُسَلِّمُ مَا عَرَفَهُ الْمُلتَقِطُ حَوْلًا إِنْ كَانَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فِي يَدِ أَمَنَاءِ الْحَاكِمِ وَ يَسْتَبْقِي مَا عَدَا ذَلِكَ مِثْلَ الْجَوَاهِرِ وَ الْأَثْمَانِ، مَحْفُوظًا عَلَيَّ أَرْبَابَهَا، لِتَدْفَعَ إِلَيْهِمْ عِنْدَ الْخُصُورِ عَلَيَّ الْوَجْهَ الْمُحَرَّرَ أَوْلًا.

۳۷ وَ يُحْضِرُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ مَنْ يَشْهَدُ حُكْمَهُ، فَإِنْ أَخْطَأَ نَبَهُوهُ لِأَنَّ الْمُصِيبَ عِنْدَنَا وَاجِدٌ، وَ يَخَاوِضُهُمْ فِيمَا يُسْتَبْتَهُمْ مِنَ الْمَسَائِلِ النَّظَرِيَّةِ لِتَقَعِ الْفِتْوَى مُقَرَّرَةً. وَ لَوْ أَخْطَأَ فَأَتَلَفَ لَمْ يَضْمَنْ وَ كَانَ عَلَيَّ بَيْتِ الْمَالِ.

۳۸ وَ إِذَا تَعَدَّى أَحَدُ الْغَرِيْمَيْنِ سُنَنَ الشَّرْعِ، عَرَفَهُ خَطَأَهُ بِالرَّفْقِ. فَإِنْ عَادَ زَجَرَهُ، فَإِنْ عَادَ أَذْبَهُ بِحَسَبِ حَالِهِ مُقْتَصِرًا عَلَيَّ مَا يَوْجِبُ لِرُومِ النَّمِطِ.



۳۶ و سپس حیوانات گم شده و لقطه (انسان یا اموال یا کالاهاى گم شده) را بررسی می کند، پس آنچه را که بیم تلف شدنش باشد می فروشد و آنچه را که هزینه ی نگهداری اش به اندازه ی قیمتش باشد می فروشد و آن چه را که یابنده یک سال تعریف و اعلان کرده است و در دست امینان حاکم بوده، می گیرد (و به یابنده می دهد) و غیر آن موارد، مثل جواهرات و پولها را برای صاحبانش حفظ می کند، تا هر زمانی که حاضر شدند به آنها پس بدهد به همان ترتیبی که در ابتدا (در کتاب لقطه) بیان گردید.

۳۷ و اهل علم (مجتهدین) را حاضر می نمایند تا شاهد حکم او باشند و اگر خطا کرد او را آگاه سازند؛ چرا که در نظر ما شیعیان یک نفر صواب و درست عمل می کند؛ (و بقیه به خطا می روند چون حکم خداوند در هر واقعه ای یک چیز است پس هرکس به حکم خدا برسد به صواب و درستی رسیده و بقیه خطا کارند به همین دلیل ما شیعیان را مخطئه می گویند؛ برخلاف نظر بعضی از اهل عامه که می گویند همه ی مجتهدین راه صواب می روند و احکام خداوند به تعداد آراء مجتهدین است و به آنها مصوبه می گویند.) و در آن مسائل نظری که میهم باشد با آنها مناقشه و بحث می کند تا فتوا محقق و مقرر گردد. در این صورت، اگر خطا کرده باشد و مالی تلف شود ضامن نیست و (آن خطای قاضی) از بیت المال جبران می شود.

۳۸ و اگر یکی از طرفین دعوا از سنت های شرعی تجاوز کرد، (مثلاً شاهدان عادل را تکذیب کرد و یا به قاضی نسبت ظلم و جور دارد) ابتدا با مدارا او را به خطایش آگاه می کند، پس اگر به آن عمل به خودش ادامه داد او را تعزیر می کند و اگر باز ادامه داد به حسب وضعیتش او را ادب می کند و در این کار، ترتیب شرعی را مراعات می کند (یعنی اگر نصیحت کفایت کرد او را با تازیانه نمی زند و یا اگر با یک بار تازیانه زدن او را ادب کرد ده تازیانه به او نمی زند و به همین ترتیب تا ادب شود)



## وَالْأَدَابُ الْمَكْرُوهَةُ:

۳۹ أَنْ يَتَّخِذَ حَاجِباً وَقْتَ الْقَضَاءِ. وَأَنْ يَجْعَلَ الْمَسْجِدَ مَجْلِساً لِقَضَاءِ دَائِمًا، وَلَا يَكْرَهُ لَوْ اتَّفَقَ نَادِرًا، وَ قَبْلَ: لَا يَكْرَهُ مُطْلَقًا الْبَيْتَاتُ إِلَى مَا عُرِفَ مِنْ قَضَاءِ عَلِيٍّ عليه السلام بِجَامِعِ الْكُوفَةِ.

۴۰ وَأَنْ يَقْضِيَهُ وَهُوَ غَضَبَانٌ وَكَذَا يَكْرَهُ مَعَ كُلِّ وَصْفٍ يُسَاوِيهِ الْغَضَبُ فِي شُغْلِ النَّفْسِ، كَالْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ الْعَمِّ وَ الْفَرَحِ وَ الرَّجْعِ وَ مُدَاعَفَةِ الْأَخْبِيثِينَ وَ غَلَبَةِ النَّعَاسِ. وَ لَوْ قَضَى وَ الْحَالُ هَذِهِ، نَفَذَ إِذَا وَقَعَ حَقًّا.

۴۱ وَأَنْ يَتَوَلَّى الْبَيْعَ وَ الشَّرَاءَ بِنَفْسِهِ، وَ كَذَا الْحُكُومَةَ.

وَ أَنْ يَسْتَعْمَلَ الْإِنْتِبَاضَ الْمَنَاعِ مِنَ اللَّحْنِ بِالْحُجَّةِ. وَ كَذَا يَكْرَهُ اللَّيْنُ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَعَهُ مِنْ جُرْأَةِ الْخُصُومِ



## مکروهات قضاوت

۳۹ کراهت دارد که هنگام قضاوت نگهبان و دربان برای خود بگیرد. و کراهت دارد که مسجد را دائماً مجلس قضاوت قرار دهد، ولی اگر به ندرت این کار اتفاق بیفتد کراهت ندارد، و گفته شده: که اصلاً کراهت ندارد با توجه به اینکه معروف است که علی عليه السلام در مسجد جامع کوفه قضاوت می فرمود.

۴۰ و کراهت دارد درحالی که عصبانی است قضاوت کند، همچنین کراهت دارد با هر حالت و صفتی که همانند عصبانیت انسان را به خود مشغول می کند قضاوت کند، مثل گرسنگی و تشنگی و غم و شادی و بیماری و ننگه داشتن ادرار و مدفوعش و یا در حالت چُرت بودن. اما اگر در چنین حالاتی قضاوت کند، در صورتی که به حق حکم کند حُکمش نافذ است.

۴۱ و کراهت دارد که خودش به شخصاً خرید و فروش کند و یا برای خودش طرح دعوا و محاکمه کند (بلکه مستحب است برای خرید و فروش وکیل بگیرد و کسی را بگمارد که حق خودش را از خصم طلب کند و طرح دعوا نماید)

و کراهت دارد که ترش رو باشد که طرفین دعوا نتوانند دلیلشان را محکم بیان کنند. همچنین کراهت دارد خیلی نرم خو باشد به طوری که با این نرم خویی ایمن نباشد که طرفین دعوا بر او جرأت نمایند (بلکه بینابین آنها باشد)

۴۲ وَ يَكْرَهُ أَنْ يَرْتَبَ لِلشَّهَادَةِ قَوْمًا دُونَ غَيْرِهِمْ، وَ قِيلَ: يَحْرُمُ، لِاسْتِوَاءِ الْعُدُولِ فِي مُوجِبِ الْقَبُولِ، وَ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ مَشَقَّةً عَلَى النَّاسِ بِمَا يَلْحَقُ مِنْ كَلْفَةِ الْاِقْتِصَارِ.

وَ هُنَا مَسَائِلُ

۴۳ الْأُولَى: الْإِمَامُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقْضِي بِعَلْمِهِ مُطْلَقًا، وَ غَيْرُهُ الْقَضَاءُ يَقْضِي بِعَلْمِهِ فِي حُقُوقِ النَّاسِ، وَ فِي حُقُوقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَوْلَيْنِ: أَصْحُهُمَا الْقَضَاءُ، وَ يُجُوزُ أَنْ يَحْكُمَ فِي ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ غَيْرِ حُضُورِ شَاهِدٍ يَشْهَدُ الْحُكْمَ.

۴۴ الثَّانِيَةُ: إِذَا أَقَامَ الْمُدْعِي بَيِّنَةً، وَ لَمْ يُعْرِفْ الْحَاكِمُ عَدَالَتَهَا فَالْتَمَسَ الْمُدْعِي حَبْسَ الْمُنْكَرِ لِيَعْدِلَهَا، قَالَ الشَّيْخُ: يُجُوزُ حَبْسُهُ لِقِيَامِ الْبَيِّنَةِ بِمَا ادَّعَاهُ، وَ فِيهِ إِشْكَالٌ، مِنْ حَيْثُ لَمْ يَثْبُتْ بِتِلْكَ الْبَيِّنَةِ حَتَّى يُوجِبَ الْعُقُوبَةَ.



۴۲ و کراهت دارد گروهی را برای ادای شهادت موظف کند و دیگران را شاهد نگیرد و گفته شده: که این کار حرام است. چرا که همی عادل‌ها در قبول شهادتشان یکسانند، و اینکه چنین کار موجب مشقت و سختی بر مردم می‌شود که مجبور شوند فقط به همان شاهدهایی که قاضی مشخص کرده اکتفا کنند.

چند مسأله

۴۳ اول: امام (علیه السلام) مطلقاً (چه در حقوق الناس و چه در حق الله) طبق علم خودش قضاوت می‌کند، و سایر قضات هم در حقوق الناس طبق علم خودشان قضاوت می‌کنند، و در مورد حقوق الله دو نظر وجود دارد که نظر صحیح‌تر این است که طبق علم خودشان (حتی در حقوق الله) عمل می‌کنند. و جایز است در همی این موارد بدون حضور شاهی که شهادت بر حکم دهد، حکم دهد.

۴۴ دوم: اگر مدعی بیینه (و شاهی) اقامه کند، درحالی که حاکم از عدالت آن بیینه آگاهی ندارد، و مدعی بخواهد که شخص منکر، حبس شود تا (اثبات عدالت بیینه) را فراهم نماید، شیخ طوسی گفته که جایز است منکر حبس شود، چرا که بیینه برای آنچه مدعی ادعا کرده است اقامه شده است، اما در این حکم اشکال است، از این جهت که با این بیینه (ادعای مدعی) ثابت نشده است تا موجب عقوبت (منکر) گردد.

۴۵ الثَّالِثَةُ: لَوْ قَضَى الْحَاكِمُ عَلَيَّ غَرِيمٍ بِضَمَانٍ مَالٍ، وَ أَمَرَ بِحَبْسِهِ. فَعِنْدَ حُضُورِ الْحَاكِمِ الثَّانِي يُنْظَرُ فَإِنْ كَانَ الْحُكْمُ مُوَافِقًا لِلْحَقِّ لَزِمَ، وَإِلَّا أَبْطَلَهُ، سِوَاهُ كَانَ مُسْتَنَدُ الْحُكْمِ قَطْعِيًّا أَوْ اجْتِهَادِيًّا. وَ كَذَا كُلُّ حُكْمٍ قَضِيَ بِهِ الْأَوَّلُ وَ بَانَ لِلثَّانِي فِيهِ الْخَطَأُ، فَإِنَّهُ يَنْقُضُهُ. وَ كَذَا لَوْ حَكَمَ هُوَ ثُمَّ تَبَيَّنَ الْخَطَأُ، فَإِنَّهُ يَبْطُلُ الْأَوَّلُ وَ يَسْتَأْنِفُ الْحُكْمَ بِمَا عَمِلَهُ حَقًّا.

۴۶ الرَّابِعَةُ: لَيْسَ عَلَيَّ الْحَاكِمِ تَتَّبِعُ حُكْمَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، لَكِنْ لَوْ زَعَمَ الْمَحْكُومُ عَلَيْهِ، أَنَّ الْأَوَّلَ حَكَمَ عَلَيْهِ بِالْجَوْرِ، لَزِمَهُ النَّظَرُ فِيهِ. وَ كَذَا لَوْ تَبَتَّ عِنْدَهُ مَا يَبْطُلُ حُكْمَ الْأَوَّلِ أَبْطَلَهُ سِوَاهُ كَانَ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ، أَمْ مِنْ حُقُوقِ النَّاسِ.



۴۵ سوم: اگر حاکم (قاضی) علیه بدهکاری به ضمانت مال حکم دهد، و امر کند که او را حبس کنند (و سپس قاضی قبلی عزل شود یا بمیرد و قاضی دیگری جای او را بگیرد)، هنگام حضور قاضی دوم، او بررسی می‌کند؛ اگر آن حکم موافق حق بود لازم می‌گردد، و الا آن را باطل می‌کند، فرقی هم نمی‌کند که مستند حکم قاضی دوم قطعی باشد (مثل خبر متواتر یا خبری که به همراه قرینه‌ای است که قطع‌آور است) و یا اجتهادی باشد (مثل خبر واحد و...) و همین‌طور هر حکمی که قاضی اول به آن حکم داده است و برای قاضی دوم خطای آن حکم محرز گردد، قاضی دوم آن را نقض می‌کند. همچنین اگر قاضی دوم حکمی دهد؛ سپس معلوم گردد که خطا کرده است، می‌تواند حکم اول را ابطال کند و آن قضاوت و حکم را از سر بگیرد به طوری که عملش حق باشد.

۴۶ چهارم: بر حاکم بررسی احکامی که قبل از او صادر شده واجب نیست، و لکن اگر محکوم علیه (کسی که علیه او حکم شده) گمان کند که حاکم اول به ناحق علیه او حکم صادر کرده است، بر حاکم جدید لازم است که آن را بررسی کند. همچنین اگر در نزد حاکم امری ثابت گردد که حکم اول او را باطل می‌کند، آن حاکم باید آن را باطل کند، فرقی هم نمی‌کند که از حقوق الله باشد یا حق الناس.

۴۷ الْخَامِسَةُ: إِذَا ادَّعَى رَجُلٌ أَنَّ الْمَعْرُوفَ قَضَى عَلَيْهِ بِشَهَادَةِ فَاسِقَيْنِ، وَجَبَ إِحْصَاؤُهُ وَإِنْ لَمْ يَقُمْ الْمُدَّعِي بَيِّنَةً. فَإِنْ حَضَرَ وَاعْتَرَفَ بِهِ، أَلْزَمَ. وَإِنْ قَالَ لَمْ أَحْكَمْ إِلَّا بِشَهَادَةِ عَدْلَيْنِ، قَالَ الشَّيْخُ رحمته الله بَكَلْفِ الْبَيِّنَةِ، لِأَنَّهُ اعْتَرَفَ بِنَقْلِ الْمَالِ، وَهُوَ يَدَّعِي مَا يُزِيلُ الضَّمَانَ عَنْهُ، وَهُوَ يُسْكِلُ، لِمَا أَنَّ الظَّاهِرَ اشْتِظَاهَارَ الْحُكْمِ فِي الْأَحْكَامِ فَيَكُونُ الْقَوْلُ قَوْلَهُ مَعَ يَمِينِهِ لِأَنَّهُ يَدَّعِي الظَّاهِرَ.

۴۸ السَّادِسَةُ: إِذَا افْتَقَرَ الْحَاكِمُ إِلَى مُتَرَجِّمٍ، لَمْ يُقْبَلْ إِلَّا شَاهِدَانِ عَدْلَانِ، وَ لَا يُقْتَنَعُ بِالْوَاحِدِ، عَمَلًا بِالْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ.

۴۹ السَّابِعَةُ: إِذَا اتَّخَذَ الْقَاضِي كَاتِبًا وَجَبَ أَنْ يَكُونَ بَالِغًا عَاقِلًا مُسْلِمًا عَدْلًا بَصِيرًا، لِيُؤْمَنَ بِإِنْجِدَاعِهِ وَإِنْ كَانَ مَعَ ذَلِكَ فَقِيهًا كَانَ حَسَنًا.



۴۷ پنجم: اگر مردی ادعا کند که قاضی عزل شده علیه او طبق شهادت دو نفر فاسق حکم داده است، واجب است که آن قاضی را احضار کنند. حتی اگر آن مدعی، بیینه و شاهی اقامه نکرده باشد. پس اگر آن قاضی عزل شده حاضر شد و اعتراف کرد (که به شهادت دو نفر فاسق حکم داده است) بر او لازم می‌گردد (که آن مالی را که در نتیجه حکم او گرفته شده برگرداند) و اگر بگوید: من فقط طبق شهادت دو عادل حکم صادر کرده‌ام، شیخ طوسی رحمته الله گفته: باید بیینه اقامه کند؛ چرا که او به جابه‌جایی مال اعتراف کرده است، و او ادعای چیزی را می‌کند که ضمانت را از او از بین می‌برد، اما این فتوا مشکل است. چرا که ظاهر این است که قضات، طبق ظاهر حکم صادر می‌کنند (و این ظاهر، آن حاکم را منکر قرار می‌دهد؛ چرا که منکر کسی است که گفتارش مطابق ظاهر باشد)؛ پس گفتار آن قاضی با قسم خوردن قبول می‌گردد، چرا که او چیزی را ادعا می‌کند که ظاهر است. (و کسی که خلاف این ظاهر ادعا دارد باید بیینه بیاورد).

۴۸ ششم: اگر حاکم نیاز به مترجم داشته باشد، آن مترجمین مورد قبول واقع نمی‌شوند؛ مگر اینکه دو شاهد عادل باشند و به یک نفر اکتفا نمی‌گردد، این فتوا طبق عمل به فتوایی است که بر آن اجماع شده است (همه‌ی فقها هم‌نظرند و بر آن اتفاق دارند).

۴۹ هفتم: اگر قاضی، نویسنده‌ای بگیرد، واجب است که آن نویسنده بالغ، عاقل، مسلمان و عادل و آگاه باشد تا فریب نخورد. و اگر به همراه این شرایط، فقیه هم باشد، بهتر است.

۵۰. الثَّامِنَةُ: الْحَاكِمُ إِنْ عَرَفَ عَدَالَهَ الشَّاهِدَيْنِ حَكْمًا، وَإِنْ عَرَفَ فِسْقَهُمَا أَطْرَحَ وَإِنْ جَهِلَ الْأَمْرَ بَحَثَ عَنْهُمَا، وَكَذَا لَوْ عَرَفَ سَلَامَهُمَا وَجَهِلَ عَدَالَتَهُمَا، تَوَقَّفَ حَتَّى يَتَحَقَّقَ مَا يُبْنِي عَلَيْهِ، مِنْ عَدَالَةٍ أَوْ جَرْحٍ
۵۱. وَقَالَ فِي الْخِلَافِ: يَحْكُمُ وَبِهِ رِوَايَةٌ شَاذَّةٌ. وَ لَوْ حَكَمَ بِالظَّاهِرِ ثُمَّ تَبَيَّنَ فِسْقُهُمَا وَقَتَّ الْحُكْمَ، نَقَضَ حُكْمَهُ، وَ لَا يَجُوزُ التَّعْوِيلُ فِي الشَّهَادَةِ عَلَيِ حُسْنِ الظَّاهِرِ. وَ يُنْبَغِي أَنْ يَكُونَ السُّؤَالُ عَنِ التَّرْكِيبَةِ سِرًّا، فَإِنَّهُ أُبْعِدَ مِنَ التُّهْمَةِ، وَ تُثْبِتُ مُظْلَقَةً.
۵۲. وَ يَفْتَقِرُ إِلَى الْمَعْرِفَةِ الْبَاطِنَةِ الْمُتَقَادِمَةِ، وَ لَا يُثْبِتُ الْجَرْحُ إِلَّا مُفَسَّرًا، وَ فِي الْخِلَافِ يُثْبِتُ مُظْلَقًا، وَ لَا يَخْتِاجُ الْجَرْحُ إِلَى تَقَادِمِ الْمَعْرِفَةِ، وَ يَكْفِي الْعِلْمُ بِمُوجِبِ الْجَرْحِ.



- ۵۰ هشتم: حاکم شرعی اگر عدالت دو شاهد را بداند حکم می‌کند، و اگر فسق دو شاهد را بداند آنها را طرح و رد می‌کند و اگر (عدالت آنها را) نداند تحقیق می‌کند. همچنین اگر مسلمان بودن آنها را می‌داند اما از عدالت آن دو خبر نداشته باشد، توقف می‌کند تا آنچه را که باید بنا را بر آن گذاشت از عدالت آنها یا بی‌عدالتی آنها معلوم گردد.
- ۵۱ و شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» گفته: حکم می‌کند (طبق رأی آن دو شاهد) و برای تأیید این فتوا روایت شاذی هم وجود دارد. و اگر حکم به ظاهر حال آنها کند، سپس در هنگام حکم کردن، فسق آن دو شاهد آشکار گردد، حاکم حکمش را نقض می‌کند، و جایز نیست در شهادت، به حسن ظاهر اعتماد و تکیه کرد. و شایسته است که در خفاء از تزکیه (و عدالت آنها) پرس و جو کند، چرا که این کار (که در خفاء انجام می‌گردد) از اینکه در معرض تهمت باشد دورتر است (چون ممکن است کسانی که به تزکیه‌ی شاهدان، شهادت می‌دهند اگر علنی باشد به خاطر ترس از آنها یا طمع به آنها شهادت دهند) و این عدالت (با شهادت تزکیه‌کنندگان) به طور مطلق (بدون نیاز به بیان سبب عدالت) ثابت می‌گردد.
- ۵۲ (اما اگر کسی شهادت دهد که فلان شاهد عادل نیست باید سبب بی‌عدالتی او را ذکر کند) و نیاز دارد که تزکیه‌کنندگان از باطن آن شاهد را قیل آگاه باشند. و جرح (ادعای بی‌عدالتی شاهدان) جز با بیان سبب بی‌عدالتی ثابت نمی‌گردد. و در کتاب «الخلافا» گفته شده جرح شاهدان به طور مطلق ثابت می‌گردد، (و نیازی به بیان سبب جرح نیست) و برای جرح شاهدان نیاز به شناخت قبلی از آنها نیست و همین که از سبب جرح و بی‌عدالتی آنها آگاهی داشته باشد کافی است.

۵۳ وَ لَوْ اخْتَلَفَ الشُّهُودُ فِي الْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ، قُدِّمَ الْجَرْحُ لِأَنَّهُ شَهَادَةٌ بِمَا يُحْفَى عَلَيِ الْأَخْرَبِينَ. وَ لَوْ تَعَارَضَتْ الْبَيِّنَتَانِ فِي الْجَرْحِ وَ التَّعْدِيلِ، قَالَ فِي الْخِلَافِ: تَوَقَّفَ الْحَاكِمُ. وَ لَوْ قِيلَ: يُعْمَلُ عَلَيِ الْجَرْحِ كَمَا كَانَ حَسَنًا.

۵۴ التَّاسِعَةُ: لَا بَأْسَ بِتَفْرِيقِ الشُّهُودِ. وَ يُسْتَحَبُّ فِيمَنْ لَا قُوَّةَ عِنْدَهُ.

۵۵ الْعَاثِرَةُ: لَا يَشْهَدُ شَاهِدٌ بِالْجَرْحِ إِلَّا مَعَ الْمُشَاهَدَةِ لِيفْعَلَ مَا يَقْدَحُ فِي الْعَدَالَةِ، أَوْ أَنْ يُسَمِعَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ شَيْعًا مُوجِبًا لِلْعِلْمِ، وَ لَا يُعَوَّلُ عَلَيِ سَمَاعِ ذَلِكَ مِنَ الْوَاحِدِ وَ الْعَشْرَةِ، لِعَدَمِ الْيَقِينِ بِخَبَرِهِمْ.

۵۶ وَ لَوْ ثَبَتَ عَدَالَةُ الشَّاهِدِ، حُكِمَ بِاسْتِمْرَارِ عَدَالَتِهِ حَتَّى يَتَبَيَّنَ مَا يُنَافِيهَا، وَ قِيلَ: إِنْ مَضَتْ مُدَّةٌ يُمَكِّنُ تَغْيِيرَ حَالِ الشَّاهِدِ فِيهَا إِسْتَأْنَفَ الْبَحْثُ عَنْهُ، وَ لَا حَدَّ لِذَلِكَ بَلْ بِحَسَبِ مَا يَرَاهُ الْحَاكِمُ.

۵۷ الْحَادِيَةُ عَشْرَةَ: يُنْبَغِي أَنْ يَجْمَعَ قَضَايَا كُلِّ أُسْبُوعٍ وَ وَثَائِقِهِ وَ حُجَجِهِ، وَ يَكْتُبَ عَلَيْهَا. فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا لِسَهْرِ كَتَبَ عَلَيْهِ قَضَاءُ شَهْرٍ كَذَا. فَإِذَا اجْتَمَعَ مَا لِسَنَةِ جَمَعَهُ ثُمَّ كَتَبَ عَلَيْهِ قَضَاءُ سَنَةٍ كَذَا.



۵۳ و اگر شاهدان در مورد جرح و تعدیل یک نفر با هم اختلاف داشته باشند، آن کسی که جرح می کند مقدم داشته می شود چرا که او به چیزی شهادت می دهد که بر دیگران مخفی است. و اگر دو شاهد در جرح و تعدیل با هم تعارض کردند، شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» گفته: حاکم شرعی باید توقف کند. و اگر گرفته شود: حاکم شرعی طبق نظر آن کسی که جرح کرده عمل می کند نظر خوبی است.

۵۴ نهم: لازم نیست که دو شاهد جدا از هم شهادت دهند و البته در مورد کسی که قوهی عاقله ی ثابتی ندارد (رأیش متزلزل است) مستحب است که (جدا از دیگری شهادت دهد)

۵۵ دهم: شاهد نمی تواند شهادت به جرح و بی عدالتی شخصی بدهد، مگر اینکه آنچه را که عدالت را از بین می برد مشاهده کرده باشد، و یا آن بی عدالتی چنان در میان مردم شیوع پیدا کرده باشد که موجب علم و یقین (به جرح) گردد، و نباید به شنیدن آن از یک نفر یا ده نفر اتکا کرد، چرا که با خبردادن آنها یقین حاصل نمی شود.

۵۶ و اگر عدالت یک شاهد ثابت شد: حکم به استمرار عدالتش می شود تا وقتی که آنچه منافی عدالت است (از او) آشکار گردد، و گفته شده: اگر مدتی بگذرد، ممکن است وضعیت شاهد در آن مدت تغییر کرده باشد، پس باید مجدداً از نو از او پرس و جو کرد و حدی برای آن وجود ندارد؛ بلکه به مقداری است که حاکم شرعی صلاح ببیند.

۵۷ یازدهم: شایسته است که قضاوت های یک هفته و ادله و حجت های آن را جمع کند و بر روی آن بنویسد (تا وقتی بخواهد مجدداً به آن مراجعه کند آسان باشد). پس هنگامی که قضاوت های یک ماه جمع شد بر روی آن بنویسد، قضاوت های فلان ماه. و هنگامی که قضاوت های یک سال جمع شد آن ها را جمع کند و بر روی آن بنویسد قضاوت های فلان سال.

۵۸ الثَّانِيَةَ عَشْرَةَ: كُلُّ مُوَضِّعٍ وَجَبَ عَلَيَّ الْحَاكِمِ فِيهِ كِتَابُهُ الْمَحْضَرُ، فَإِنْ حُمِلَ لَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ مَا يَصْرِفُهُ فِي ذَلِكَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْكِتَابَةُ وَ كَذَا إِنْ أَخْضَرَ الْمُتَمَسِّسُ ذَلِكَ مِنْ حَاصَّةٍ. وَ لَا يَجِبُ عَلَيَّ الْحَاكِمِ دَفْعَ الْفَرْطَاسِ مِنْ حَاصَّةٍ.

۵۹ الثَّالِثَةَ عَشْرَةَ: يَكْرَهُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يُعْنَتَ الشُّهُودَ إِذَا كَانُوا مِنْ ذَوِي الْبُصَايِرِ وَ الْأَذْيَانِ الْقَوِيَّةِ مِثْلًا: أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ، لِأَنَّ فِي ذَلِكَ غَضًّا مِنْهُمْ. وَ يُسْتَحَبُّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعِ الرَّيْبَةِ.

۶۰ الرَّابِعَةَ عَشْرَةَ: لَا يَجُوزُ لِلْحَاكِمِ أَنْ يُتَّغَتَعَ الشَّاهِدَ، وَ هُوَ أَنْ يُدَاخِلَهُ فِي السَّلْفِظِ بِالشَّهَادَةِ أَوْ يَتَعَقَّبَهُ، بَلَنْ يَكْفِ عَنَّهُ حَتَّى يُنْهِيَ مَا عِنْدَهُ، وَ إِنْ تَرَدَّدَ.

۶۱ وَ لَوْ تَوَقَّفَ فِي الشَّهَادَةِ، لَمْ يَجُزْ لَهُ تَرْغِيْبُهُ إِلَيَّ الْإِقْدَامِ عَلَيَّ الْإِقَامَةِ، وَ لَا تَرْهِيْدُهُ فِي إِقَامَتِهَا



۵۸ دوازدهم: هر جا که بر حاکم واجب باشد شرح محضر (یعنی دعوا، شاهدها و حکم) را بنویسد، پس اگر برای این کار از بیت‌المال مبلغی را خرج آن کرده است، واجب است که آن را بنویسد. همچنین اگر درخواست‌کننده، داوطلب نوشتن آن از مال شخصی خودش باشد باز حاکم باید آن را مکتوب کند و بر حاکم شرع واجب نیست که مخارج کاغذ را از مال شخصی خودش بدهد.

۵۹ سیزدهم: در صورتی که شهود از صاحبان خرد و متدینین باشند، بر حاکم کراهت دارد که آنها را به مشقت، بیندازد، مثلاً بین آنها جدایی بیفکند، چرا که این کار موجب ذلت و منقصت آنها می‌گردد. اما در جایی که شک و تردید باشد (مثلاً شهود انسانهای ضعیف‌العقل هستند) این کار مستحب است.

۶۰ چهاردهم: بر حاکم شرعی جایز نیست که شاهد را به لکنت بیندازد. لکنت انداختن، یعنی حاکم شرع داخل در کلام شاهد هنگام شهادت شود (که مانع از تلفظ او از ادامه‌ی کلامش گردد) و یا مانع او از اتمام کلامش شود، بلکه باید او را رها کند تا هر چه می‌داند بازگو کند، هر چند تردید داشته باشد.

۶۱ و اگر شاهد در ادای شهادت توقف کند، بر حاکم جایز نیست که او را در اقدام به اقامه‌ی شهادت ترغیب و تشویق کند، و جایز نیست که او را وادار کند که اقامه‌ی شهادت را ترک کند.

۶۲ وَ كَذَا لَا يُجُوزُ إِيقَافُ عَزْمِ الْعَرِيمِ عَنِ الْإِقْرَارِ، لِأَنَّهُ ظَلَمٌ لِعَرِيمِهِ. وَ يَجُوزُ ذَلِكَ فِي حُقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنَّ الرَّسُولَ ﷺ قَالَ لِمَاعِرٍ: عِنْدَ اغْتِرَافِهِ بِالرِّزْنِ «لَعَلَّكَ قَبَّلْتَهَا، لَعَلَّكَ لَمَسْتَهَا». وَ هُوَ تَغْرِيبُ بَيْنَارِ الْاِشْتِرَارِ.

۶۳ الْخَامِسَةَ عَشْرَةَ: يَكْرَهُ أَنْ يُضَيَّفَ أَحَدَ الْحَضَمِيِّينَ دُونَ صَاحِبِهِ.

۶۴ السَّادِسَةَ عَشْرَةَ: الرُّشُوءُ حَرَامٌ عَلَيَّ أَخَذُهَا وَ يَأْتُمُّ الدَّافِعُ لَهَا إِنْ تَوَصَّلَ بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لَهُ بِالْبَاطِلِ. وَ لَوْ كَانَ إِلَيَّ حَقٌّ لَمْ يَأْتُمْ، وَ يَجِبُ عَلَيَّ الْمُؤْتَشِي إِعَادَةَ الرُّشُوءِ إِلَيَّ صَاحِبِهَا. وَ لَوْ تَلَفْتُ قَبْلَ وَصُولِهَا إِلَيْهِ ضَمِنَهَا لَهُ.

۶۵ السَّابِعَةَ عَشْرَةَ: إِذَا التَّمَسَّ الْحَضَمُ إِحْضَارَ حَضَمِهِ مَجْلِسَ الْحُكْمِ أَحْضَرَهُ إِذَا كَانَ حَاضِرًا، سِوَاهُ كَانَ حَرَّرَ الْمُدَّعِيَ دَعْوَاهُ أَوْ لَمْ يُحَرِّرْهَا. أَمَّا لَوْ كَانَ غَائِبًا لَمْ يَعِدْهُ الْحَاكِمُ حَتَّى يُحَرَّرَ الدَّعْوَى. وَ الْفَرْقُ لُزُومِ الْمَشَقَّةِ فِي الثَّانِي وَ عَدَمِهَا فِي الْأَوَّلِ هَذَا إِذَا كَانَ فِي بَعْضِ مَوَاضِعِ وَلَايَتِهِ. وَ لَيْسَ لَهُ هُنَاكَ خَلِيفَةٌ يَحْكُمُ. وَ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِ وَلَايَتِهِ اثْبَتَ الْحُكْمَ عَلَيْهِ بِالْحُجَّةِ، وَ إِنْ كَانَ غَائِبًا.



۶۲ و جایز نیست که مانع تصمیم بدهکار در اقرار کردن شود، چرا که این کار ظلم به طلبکار اوست. و جایز است که در حقوق الله مانع از اقرار شود، چرا که رسول مکرم اسلام ﷺ به معاذ هنگامی که اعتراف به زنا کرد فرمود: «شاید او را بوسیده‌ای شاید او را لمس کرده‌ای (و با او آمیزش نداشتی)»، و این کلام حضرت کنایه از ترجیح مخفی بودن در این موارد (حقوق الله) است.

۶۳ پانزدهم: کراهت دارد که قاضی یکی از دو طرف دعوا را مهمان کند و دیگری را مهمان نکند.

۶۴ شانزدهم: رشوه بر گیرنده‌ی آن حرام است (فرقی هم نمی‌کند که به حق حکم کند یا به باطل) و کسی که رشوه می‌دهد اگر به‌وسیله‌ی آن، به حکم باطلی به نفع خودش برسد گنهکار است. ولی اگر به حکم حقی برسد گناه نکرده است. و بر رشوه‌خوار واجب است که رشوه را به صاحب آن بازگرداند و اگر قبل از رسیدن رشوه به دست صاحبش، آن رشوه تلف شود، رشوه‌گیرنده ضامن آن خواهد بود.

۶۵ هفدهم: اگر یک طرف دعوا، احضار طرف دیگر دعوا را طلب کند که در مجلس قضاوت حاضر شود، حاکم شرعی او را احضار می‌کند، در صورتی که او (در شهر) حاضر باشد، فرقی هم نمی‌کند که مدعی، ادعایش را بنویسد یا ننویسد. اما اگر طرف دیگر دعوا غایب باشد (و در آن شهر ساکن نباشد) حاکم شهر او را بازمی‌گرداند تا اینکه مدعی، ادعایش را مکتوب کند، و فرقی آن این است که در مورد دوم (بازگرداندن طرف دعوا) مشقت دارد، اما در مورد اول (که طرف دعوا داخل شهر است) مشقت ندارد. این حکم در صورتی است که او ساکن در بعضی از مواضع تحت ولایت حاکم باشد و حاکم در آن منطقه جانشینی نداشته باشد که (برای او) حکم کند. و اگر (طرف دعوا) در مکانی غیر از منطقه تحت ولایت قاضی باشد طبق بینه و حجت شرعی علیه او حکم صادر می‌شود. هرچند غایب باشد (حکم غیابی علیه او صادر می‌شود).



۶۶ وَ لَوْ أَدْعَىٰ عَلَيَّ امْرَأَةٌ، فَإِنْ كَانَتْ بَرَزَةً فَهِيَ كَالرَّجُلِ. وَإِنْ كَانَتْ مُحَدَّرَةً، بَعَثَ إِلَيْهَا مَنْ يَتُوبُهُ فِي الْحُكْمِ، بَيْنَهَا وَ بَيْنَ غَرِيمِهَا.

### النَّظْرُ الثَّلَاثُ: فِي كَيْفِيَّةِ الْحُكْمِ

وَ فِيهَا مَقَاصِدُ:

۶۷ الْأَوَّلُ: فِي وَطَائِفِ الْحَاكِمِ وَ هِيَ سَبْعُ:

الأولي: التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخَصْمَيْنِ فِي السَّلَامِ، وَ الْجُلُوسِ وَ النَّظْرِ، وَ الْكَلَامِ وَ الْإِنْصَاتِ، وَ الْعَدْلِ فِي الْحُكْمِ. وَ لَا تَجِبُ التَّسْوِيَةُ فِي الْمَيْلِ بِالْقَلْبِ، لِتَعَذُّرِهِ غَالِبًا. وَ إِنَّمَا تَجِبُ التَّسْوِيَةُ مَعَ التَّسَاوِيِ فِي الْإِسْلَامِ أَوْ الْكُفْرِ. وَ لَوْ كَانَ أَحَدُهُمَا مُسْلِمًا جَازَ أَنْ يَكُونَ الذَّمُّ قَائِمًا، وَ الْمُسْلِمُ قَاعِدًا أَوْ أَعْلَى مُتْرَلًا.



۶۶ و اگر شخصی علیه زنی ادعا مطرح کند، اگر آن زن از زانی است که (برای حوائجش) در منظر عامه حاضر می‌گردد، حکمش همانند مردان است. و اگر از زانی است که خانه‌نشین و در پرده است (و جز برای ضرورت از خانه بیرون نمی‌آید) حاکم کسی را به سمت او روانه می‌کند که در حکم بین او و طلبکارش نایب قاضی باشد.

### بحث سوم: کیفیت حکم

چند مقصد در آن مطرح است:

۶۷ اول: وظایف حاکم که هفت وظیفه است:

اول: برخورد مساوی بین دو طرف دعوا در سلام کردن، و نشستن، و نگاه کردن، و سخن گفتن، و سکوت کردن، و عدالت در حکم داشتن. اما در گرایش قلبی واجب نیست بین آنها جانب مساوات را نگه دارد، چون غالباً این کار غیرممکن است. و این رعایت مساوات در صورتی واجب است که طرفین دعوا در مسلمان بودن یا کافر بودن همانند باشند. و اگر یکی از طرفین دعوا مسلمان بود، جایز است که طرف دیگر دعوا که کافر ذمی است ایستاده باشد، و آن مسلمان نشسته باشد یا در جایگاه بالاتری قرار گیرد.